

رتبه خوب و مخالفت پدر

سر صحبت را با خاطره‌ای از کودکی باز می‌کند. یادم است یک روز دفترچه بیمه پدرم را برداشتم و شروع به نقاشی کردم. چون تمام صفحاتش کاربن داشت، همه برگه‌ها نقاشی شد. کمی بزرگ‌تر که شدم، برنامه «لدت نقاشی» را از شبکه ۴ تماشای کردم و عاشق حرکت‌ببی پروای قلم‌موی باب راس روی بوم بوم پدرم سطل رنگی برای نرده‌ها خریده بود. رفتم پشت بام، قلم‌مویی که در دستم جانی شد برداشتم و با همان بی‌پروایی، به خیال خودم مثل باب راس نقاشی کشیدم و با نگاه متعجب پدرم روبه‌رو شدم. از سخت‌گیری‌های پدرش این‌طور می‌گوید: سخت‌گیری خانواده‌ها در دوره‌های یادبود و من هم مستثنا نبودم. پدرم نظامی بود و حسابی سخت‌گیر. دوست نداشت به هنرستان بروم و من هم مجبور شدم رشته تجربی را انتخاب کنم. اما بی‌کار نمی‌ماند. در کنار تحصیل در رشته تجربی، دیپلم هنر را به صورت غیرحضور می‌گیرم و در سال ۱۳۸۷ در هر دو کنکور تجربی و هنر شرکت می‌کنم. ادامه می‌دهد: رتبه خوبی در رشته هنر گرفتم، اما متأسفانه چون آن زمان دانشگاه هنر در مشهد نبود، مجبور بودم شهرهای دیگر را انتخاب کنم که باز هم با مخالفت پدرم و تنها یک جمله محکم روبه‌رو شدم: «فقط مشهد».

ماجرای آثاری که پایشان به خارج رسید

جهانی‌کارشناسی ارشد بازرگانی می‌گیرد، اما از هنر نقاشی دست نمی‌کشد. درباره‌اش این‌طور می‌گوید: دوره‌های نقاشی را کنار استادان مجرب گذراندم. علاوه بر دانشگاه و کار، روزی چهار تا پنج ساعت برای نقاشی وقت می‌گذاشتم. همچنین از سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲ در دوره‌هایی حضور می‌داشتم که پلتفرم آنلاین در رشته‌های مختلف ارائه می‌دهد و مدرکش اعتبار جهانی دارد، شرکت کردم.

در ادامه می‌افزاید: آثارم را به نمایشگاه‌های خارجی مانند استانبول، عمان، دبی و... فرستادم و با استقبال خوبی روبه‌رو شد و توانستم تابلوهایم را به فروش برسانم. اگر بخواهم از تجربه هنری‌ام بگویم، این است که زمانی به سوی چیزی حرکت می‌کنید که به آن علاقه دارید، وقتی عشق در آن جوانه زده باشد. گاهی هنر را صرفاً برای تجربه یا دست‌گرمی انجام می‌دهید و بعد رهاش می‌کنید. این عشق نیست، تجربه است.

یادم است استادی داشتم که از او می‌ترسیدیم چون بسیار سخت‌گیر بود، اما من تمام سختی‌ها را تحمل کردم تا یاد بگیرم. برای یادگیری هنر، طلا فروختم، پول قرض گرفتم، اما در مسیر جا نزدیم. «استعداد نداریم» معنایی ندارد. هر وقت تمنا می‌کرد دل‌دل باشد، استعداد هم پاششکار و تلاش شکل می‌گیرد. او زمانی که مدارک مرتبط با دوره‌های نقاشی کودک و بزرگسال را می‌گیرد، شروع به تدریس در مدارس و آموزشگاه‌ها هم می‌کند.

تکنیک مادر را انتخاب کردم

روبه‌رویم بومی است که در چوبی‌روبه‌در یاد آن گشوده شده است. درباره تکنیک موردعلاقه‌اش می‌پرسم، می‌گوید: تکنیک‌های مختلفی را یاد گرفته‌ام و کار می‌کنم. اما تکنیک موردعلاقه‌ام رنگ‌روغن است، چون هم از نظر بیان احساسات غنی‌تر است و هم به عنوان تکنیک مادر در نقاشی شناخته می‌شود.

به موضوع مهمی درباره حذف طراحی در نقاشی اشاره می‌کند و با اندوه از آن می‌گوید: متأسفانه این روزها آموزش طراحی آکادمیک و تخصصی در آموزشگاه‌ها رو به حذف است. به جای آن از ابزارهایی مثل پلات و ایک برای کپی‌کاری استفاده می‌شود که ارزش هنری آثار را از بین می‌برد. اگر قرار باشد فقط کپی یک اثر هنری را داشته باشیم، پس نگاه هنری یک فرد چه می‌شود؟ یادم است زمانی که نقاشی می‌آموختم، یک‌عنصر مشخص برای طراحی گذاشته می‌شد و هر کس آن را به شیوه خودش می‌کشید. ارزش کار در همین تفاوت نگاه‌ها و طراحی‌ها بود. همیشه به شاگردانم می‌گویم: ارزش کار یک هنرمند در این است که نگاهش را به نمایش بگذارد، نه اینکه صرفاً تصویری واقعی را عیناً بازسازی کند. به عنوان کسی که خود را وقف نقاشی کرده‌ام و هنوز هم خود را یک شاگرد می‌دانم، باور دارم که کپی‌برداری، استفاده از طرح‌های چاپی و آموزش این روش‌ها به هنرجویان، کاری غیرهنری است. هیچ‌وقت این مسیر را به شاگردانم پیشنهاد نمی‌کنم. حتی در دنیا هم اگر آثار هایپررئال خلق می‌شوند، معمولاً در ابعاد بسیار بزرگ‌اند که طراحی دستی در آن‌ها ممکن نیست، نه روی بوم‌های کوچک!

به نظرش می‌رسد کامل‌ترین تعریفی که برای طراحی وجود دارد این یک جمله است: «طراحی، بازآفرینی تصاویر عینی یا عینیّت بخشیدن به تصاویر ذهنی است».

تفاوت‌ها زیباست

«هیچ چیز از نگاه من زشت نیست»، این را هانیه جهانی می‌گوید و ادامه می‌دهد: از زمانی که به صورت حرفه‌ای به نقاشی نگاه کردم، نگاهم به پدیده‌های دنیا تغییر کرد و فهمیدم تفاوت‌ها زیبا هستند. هیچ چیز زشت نیست، فقط متفاوت است. چهره‌ای روی بوم نامشخص است، اما سری دیده می‌شود که پر از خطوط درهم‌تنیده با رنگ‌های تیره است. این رشته‌های پیچیده، تصویر را با خود همراه می‌کنند. از تکنیک آثارش که می‌پرسم، می‌گوید: رئال زیاد کار نمی‌کنم، مگر اینکه سفارشی باشد. برای انتقال حس درونی‌ام از سبک اکسپرسیونیسم استفاده می‌کنم. افراتق در این سبک را دوست دارم. در این فضا بیشتر خودم هستم و امضای شخصی‌ام را پای اثر می‌بینم. معنای هنر برای من از دل غم، اندوه و حسرت بیرون می‌آید. اصلاً جایی که درد باشد، هنر متولد می‌شود.



خسته می‌شدم ولی ناامید نه

به اینجای صحبت که می‌رسیم، بحث به آموزش کشیده می‌شود. درباره اولین روزهایی که آموزش هنری را آغاز کرد، می‌گوید: شروع آموزش برای من با یک هنرجو بود، پدرش خانه ما را نقاشی کرده بود. وقتی تابلوهایم را دید، از پدرم خواست که نیمی از مبلغ را پرداخت نکند و در عوض، دخترش نزد من نقاشی یاد بگیرد. آن شش ماه برایم خیلی خوش حال‌کننده بود، حس خوبی داشتم که یک هنرجو دارم.

الان بیشتر زمانم را صرف آموزش به هنرجویانم می‌کنم و تلاش دارم آن‌ها را وارد بازار هنر کنم، بدون هیچ چشم‌داشت مالی. اولویتم همیشه همراهی با هنرجوست، نه پول.

اود را ادامه به چالش‌های پیش‌روی هنرمندان نوپا اشاره می‌کند و می‌گوید: گاهی برای دیده شدن آثارم و فعالیت‌های هنری خیلی تلاش می‌کردم، اما نتیجه‌ای نمی‌گرفتم و خسته می‌شدم. با این حال، هیچ‌وقت ناامید نشدم. متأسفانه بعضی مواقع برای بانوان، مسیر فعالیت هنری - از گرفتن مجوز تا برگزاری نمایشگاه - با سنگ‌اندازی‌های بیشتری نسبت به آقایان همراه است.

حالا که در موقعیتی هستم که راحت‌تر می‌توانم فعالیت کنم، دلم می‌خواهد شاگردانم را حمایت کنم تا سختی‌هایی را که خودم به‌خاطر نبود حمایت تجربه کردم، کمتر بچشند. برایشان نمایشگاه برگزار می‌کنم، بازدیدکننده دعوت می‌کنم تا انگیزه بیشتری پیدا کنند.

فضای ممیزی در مشهد بسیار محدودکننده است. همین چند وقت پیش نمایشگاهی در مجتمع امام رضا^(ع) در پارک ملت داشتیم، تنها تابلوهایی که اجازه ورود پیدا کردند، مناظر طبیعی بودند. یادم است یکی از شاگردانم تصویری از یک چشم کشیده بود - نه چهره‌ای کامل، نه حتی مشخص بودن جنسیت تصویر - اما اجازه نمایش ندادند. این واقعا آزاردهنده است. در حالی که در تهران چنین محدودیت‌هایی وجود ندارد. متأسفانه نگاه به هنر در مشهد چندان مثبت نیست و همین باعث شده بازار خرید و فروش آثار هنری هم رونق نداشته باشد.

نمکی روی زخم

به عنوان فردی که خود را علاقه‌مند به هنر می‌دانم، هدفم این است که با کمک دیگر هنرمندان، سطح هنری مشهد تغییر کند. اما وقتی همان تعداد محدود گالری دار در مشهد فقط با افراد خاص به دلیل مسائل مالی همکاری می‌کنند، چه باید کرد؟ تکلیف جوان‌ترها چیست؟ از کجا باید شروع کنند؟ چرا آثاری که ارزش هنری دارند اما امضای یک فرد معروف پای آن‌ها نیست، حمایت نمی‌شوند؟ حداقل مدافعان هنر، مانند نگارخانه‌دارها، باید مرهم باشند. نه نمک روی زخم. وقتی از او می‌پرسم فناوری چقدر در بازار هنر نقش داشته است، می‌گوید: فناوری زنگ خطری برای هنر است، چرا که ممکن است در جامعه به رواج کپی‌کاری و طراحی‌های دستگامی منجر شود. اما اگر سطح هنری ارتقا پیدا کند، آثار اصیل همچنان جایگاه خود را حفظ می‌کنند. هنر پایانی ندارد و هیچ فناوری نمی‌تواند آن را کم‌زنگ کند، بلکه می‌تواند مسیری رو به جلو برای آن باشد.

اما من ایستادم

دختری است که روزی خیال‌هایش را در حاشیه دفترها می‌کشید و واژه‌هایش را در سکوت می‌نوشت. می‌گوید: به من گفتند نقاشی بیهوده است و نوشتن وقت تلف کردن، اما من ایستادم. با تمام تردیدها، با تمام اشک‌هایی که بی‌صدایم و تمام کاغذهای مچاله شده‌ای که دلم را میانشان جا گذاشتم، باز هم ادامه دادم. نقاش شدم، معلم شدم و تماشاگر رؤیاهای رنگی شاگردانی که حالا شجاع‌تر از دیروزم هستند. اثر من فقط روی بوم نیست، در دل‌هایی است که جرئت پیدا کردند رؤیا ببینند، خط بکشند، رنگ بریزند و سکوتشان را با هنر پُر کنند.